بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1299

**حکم شرعی فروشِ مدّت­دار و گران­ترِ متاعِ خریداری­شده به همان فروشنده**

ݗݗاگر کسی متاعی را از کس دیگری به صورت نقدی بخرد و شرط کند که اگر معامله تمام شد، همان فروشنده، دوباره همان متاع را از این خریدار، ولی به مدت و گرانتر بخرد؛ آیا چنین معامله­ای جایز است یا جایز نیست؟ برای مثال آیا جایز است یا جایز نیست که بنده، عبایی را از شما را نقداً به صد تومان بخرم و همان زمان، وجه آن را به صورت نقد به شما بپردازم؛ اما بعد دوباره همان عبا را به صدوده تومان، البته با مدت شش­ماهه به شما بفروشم؛ یعنی وجه آن را شش ماه بعد از شما بگیرم؟ این مسئله، دو صورت پیدا می کند:

1. اگر در ضمن همان معامله­ی اول، معامله­ی دوم را شرط کند؛ چنین معامله­ای میان آقایان فقها محلّ اشکال است.

2. ولی اگر معامله­ی دوم در ضمن معامله­ی اول، شرط نشده باشد، به­طور مسلّم عیب و اشکالی ندارد؛ زیرا دو تا معامله­ی جدا از هم است. برای مثال من عبایی را به صد تومان به صورت نقد از شما می­خرم و همان موقع هم صد تومان را به شما می­پردازم. بعد دوباره همان عبا را که از شما خریده­ام، به صدوده تومان به صورت مدّت­دار به شما می­فروشم. این جا دو تا معامله انجام شده است. البته اگر این به صورت قرض باشد، مسلم رباست و حرام است. بدون شک اگر من الآن صد تومان به شما قرض بدهم و شش ماه بعد صدوده تومان از شما پس بگیرم، این رباست.

اما در اینجا بحث قرض نیست؛ بلکه بحث بر سر معامله و خرید و فروش است. در خرید و فروش هم اگر چنانچه دو معامله­ی جدا از هم انجام شده باشد، اشکالی در آن نیست. مثلاً من عبا را به صد تومان، نقداً از شما خریده­ام و دوباره همان عبایی را که مال من است و روی دوش شماست، به شما به صورت نسیه، به صدوده تومان فروخته­ام. بنابراین اگر این را از ابتدا شرط نکرده باشد، دو معامله است و اشکالی هم ندارد. آن موردی که محلّ بحث است و از نظر بعضی فقها مورد اشکال است، این است که معامله­ی دوم در ضمن معامله­ی اول، شرط شده باشد؛ به­طوری­که اگر معامله­ی دوّم نباشد، اوّلی هم انجام نشود. اگر موضوع به این کیفیت باشد، این میان آقایان فقها محلّ اشکال است؛ یعنی بعضی نظر به صحّت می­دهند و اینکه جایز است و بعضی هم احتیاط می­کنند در به عدمِ صحّت و می­فرمایند که مورد اشکال است؛ و ظاهراً احتیاط هم دارند. یعنی آقایانی که اشکال می­کنند، می­گویند چنین معامله­ای بنابر احتیاط صحیح نمی­باشد.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

"هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ".[[1]](#footnote-1)

"اينها ـ مؤمنان و کافران ـ دو گروه دشمن يكديگرند كه در باره­ی [هستی و یگانگی] پروردگارشان با هم ستيزه كردند؛ پس كسانی كه كافر شدند، برایشان جامه­هایی از آتش بُريده­اند [و] از بالاى سرشان آب جوشان مى‏ريزند."

**دو گروه متخاصمِ حقّ و باطل**

براساس این آیه­ی شریفه، اینها دو گروه­اند؛ و این اشاره به همان گروه­هایی است که در دو آیه­ی پیش، یعنی آیۀ زیر داشتیم:

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا".[[2]](#footnote-2)

در آیه­ی مزبور، شش گروه که عبارتند از: مسلمان­ها، یهودی­ها، صابئین، نصاریٰ، مجوس و مشرکین، اسم برده شده­ است. این آیه­ی شریفه هم به همان­ها اشاره می­کند و می­فرماید:

"هذانِ خَصْمانِ".[[3]](#footnote-3)

منتها در این آیه،­ تعبیر به دو گروه شده، که دشمن يكديگرند. چگونه اینها دو گروه­اند، درحالی­که شش گروه بودند؟ آن شش گروه، از این نظر دو گروه­اند، که فقط یک گروهشان که عبارتند از: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا"؛[[4]](#footnote-4) حق هستند، که در یک سمت قرار دارند و بقیه باطل­اند. بقیه هم با اینکه پنج گروه و پنج صف­اند، ولی از جهت باطل بودن، همگی یک گروه، یعنی گروه باطل را تشکیل می­دهند، که در سمت دیگر قرار دارند. بنابراین:

"هذانِ خَصْمانِ".[[5]](#footnote-5)

**یک گروه حق در مقابل پنج گروه باطل**

یعنی اینها دو گروهِ در مقابل هم­اند که با هم خصم و مخاصمند و عبارتند از: گروه حق و گروه باطل. البته گروه باطل، از پنج صف و پنج طایفه­­ی یهودی، نصرانی، صابئین، مجوس و مشرکین تشکیل شده­اند.

"اخْتَصَمُوا".[[6]](#footnote-6)

با هم مخاصمه می­کنند.

روی قاعده­ی ادبی هم به دو لحاظ، اوّل، "تثنیه"، یعنی "خَصْمانِ"[[7]](#footnote-7) و بعد، "جمع"، یعنی "اخْتَصَمُوا"[[8]](#footnote-8) تعبیر شده است. از یک طرف در موردشان تعبیر "هذانِ خَصْمانِ"[[9]](#footnote-9) به کار رفته، چون اگر به لحاظ گروه در نظر بگیریم، مشتمل بر دو گروه­ کلی حق و باطل می­باشند؛ که البته خود گروه باطل، پنج صف­اند. اگر هم به لحاظ افراد، در نظر بگیریم، جمع­اند. برای مثال اگر هر صف از پنج صف گروه باطل را صد نفر فرض کنیم، جمعاً 500 نفر می­شوند. پس به لحاظ افراد، در موردشان از تعبیر جمع، یعنی "اخْتَصَمُوا"[[10]](#footnote-10)؛ استفاده شده است؛ که به­هرحال با همدیگر مخاصمه می­کنند.

**کاربرد تعبیر مشابه در قرآن**

مشابه چنین کیفیتی را در قرآن باز هم داریم. برای مثال در سوره­ی رحمن در یک آیه پس از آیه­ی شریفه­ی "فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ"[[11]](#footnote-11) که مکرر بیان شده، می­فرماید:

"سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ"؛[[12]](#footnote-12)

"به زودی به حساب شما می‏پردازيم، ای دو گروه انس و جن."

درعین­حال که "ثَقَلان"، تثنیه و شامل جن و انس است؛ ولی "سَنَفْرُغُ لَكُمْ" باز هم مانند آیه­ی مورد بحث، جمع آمده است: "سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ".[[13]](#footnote-13) اگرچه "لَكُمْ" جمع و "ثَّقَلَانِ" تثنیه است؛ درعین­حال این دو با هم مناقض نیستند. "تثنیه" و "دو" از آن جهت است که جن و انس دو گروه­اند؛ لذا می­فرماید: "أَيُّهَ الثَّقَلَانِ". "جمع" هم از آن نظر که هر گروهی افراد متعددی دارند؛ به­طوری که میلیون­ها نفر، اِنس و میلیون­ها نفر جن هستند؛ بنابراین می­فرماید: "لَكُمْ". پس اگر از جهت افراد، حساب بشود، "جمع" و اگر از جهت گروه حساب بشود، "تثنیه" خطاب می­شود؛ لذا می­فرماید: "سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ".[[14]](#footnote-14)

در اینجا هم "هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا"[[15]](#footnote-15) دو گروه­اند: حق و باطل. ولی همین دو گروه، دارای افراد متعدّدی هستند که با هم مخاصمه دارند.

**مخاصمه­ی دو گروه حقّ و باطل و نیز گروه­های باطل و افرادشان با هم**

علاوه ­بر مخاصمه­ی دو گروه حقّ و باطل با هم، گروه­های باطل و افرادشان نیز با هم مخاصمه دارند؛ و اینطور نیست که چون همگی از گروه باطل­اند و با هم­اند؛ پس همه با هم رفیق­اند. خیر! هیچ­وقت باطل­ها با هم رفیق نمی­شوند؛ و به قول معروف "جان گرگان و سگان از هم جداست". گرگ­ها باآنکه همه در یک صفند، درعین­حال با هم سازش نمی­کنند. آنها هم باآنکه همگی باطل­اند، با هم مخاصمه دارند؛ به­طوری­که یهود به نصاریٰ می­گوید: تو هیچی.

"قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَیْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَیْءٍ".[[16]](#footnote-16)

"و یهودیان گفتند كه مسيحيان بر حق نيستند، و مسيحيان گفتند يهوديان بر حق نيستند".

یهود به نصاریٰ می­گوید: شما باطل هستید. نصاریٰ هم به یهود می­گویند: شما باطل هستید. هر دو گروه به مجوس می­گویند: شما باطل هستید. هر سه به صائبین می­گویند: شما باطل هستید. هر چهار تا به مشرکین می­گویند: شما باطلید. هر پنج گروه به مؤمنین می­گویند: شما باطلید. مؤمنین هم می­گویند: همه­ی شما باطلید. بنابراین همه­ی اینها با هم مخاصمه دارند.

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ".[[17]](#footnote-17)

**دشمنی اهل باطل با هم در دنیا و در جهنّم، و رفاقت مؤمنین**

پس علاوه بر مخاصمه­ی همه­ی اینها، یعنی دو گروه حق و باطل، آنها که باطل و اهل نار هستند، نیز با هم حتی در جهنم مخاصمه و درگیری و دشمنی دارند:

"تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ".[[18]](#footnote-18)

بنابراین اهل نار، هم در دنیا و هم در جهنم با همدیگر مخاصمه دارند؛ درصورتی­که مؤمنین با هم رفیقند؛ چون مسیر واحد، مبدأ واحد، منتهای واحد و برنامه­ی واحدی دارند. اگر مؤمنین، براستی مؤمن باشند، با هم برادرند:

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ".[[19]](#footnote-19)

مؤمنین با همدیگر وحدت دارند و برادرند ولی اهل باطل نه. آنها درعین­حال که باطل­اند، سر جنگ نیز با هم دارند و با هم نمی­سازند. حالا باید دید که اینها در چه چیزی با هم مخاصمه دارند؟

**خدا و رب، موضوع دشمنی اهل باطل**

"هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ".[[20]](#footnote-20)

این محلّ تأمّل است که چگونه همه­ی اینها درباره­ی خدا با هم مخاصمه دارند؛ و حال آنکه تمام شش گروهی که آیه از آنها اسم برده، از جهت خدا مشترکند:

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا".[[21]](#footnote-21)

"كسانى كه ايمان آوردند و كسانى كه يهودى شدند و صابئى­ها و مسيحيان و زرتشتيان و كسانى كه شرك ورزيدند".

 همه­ی اینها در خدا با هم اختلافی ندارند؛ به­طوری­که مسلمین قائل به خدا، مبدأ عالم هستند؛ نصاریٰ، یهود، مجوس و صابئین نیز قائل به خدا هستند. حتی مشرکین هم خالقِ عالَم را قبول دارند؛ منتها شرک در عبادت دارند.

"وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ".[[22]](#footnote-22)

"و اگر از آنها بپرسی چه كسی آسمانها و زمين را آفريده است؟ حتما می‏گويند: خدا".

بنابراین همه­ی اینها در خالِقِ عالَم، یعنی خدا، دارای اشتراک و فاقد اختلاف­اند. پس چطور "فِی رَبِّهِمْ" یعنی درباره­ی خدا اختلاف و مخاصمه دارند؟

در اینجا بعضی از آقایان مفسرین، کلمه­ای را در تقدیر می­گیرند و آن کلمه­ی "دین" است. در آن صورت، عبارت کامل، "إِخْتَصَمُوا فی دینِ رَبِّهِم" خواهد بود. یعنی در خود خدا، مخاصمه و اختلافی ندارند و با هم مشترک و متفقند؛ ولی در آن دین و شریعتی که خدا برایشان فرستاده، با هم اختلاف و مخاصمه دارند. نصاریٰ به شریعتی و یهود به شریعتی دیگر و مجوس، شریعت سومی را قائلند. مسلمین هم به شریعتی، غیر آن سه قائلند.

**شرک و نقص در توحید، عامل اصلی اختلاف**

باآنکه مفسرین، در این آیه، "دین" را مقدَّر، فرض می­کنند؛ ولی اگر خوب بررسی و تحلیل کنیم، معلوم می­شود اصل اختلاف، در همان خداست. به­عبارت­دیگر اختلاف تمام این مذاهب مختلف ،اختلاف فرعی نیست؛ بلکه در واقع از همان اصل، ریشه می­گیرد. اصل مطلب هم این است که آنها در توحید و خداشناسی لَنگی دارند و اگر تحلیل کنیم، همه­ی آنها به شرک­ آلوده­اند. تمام کسانی که به قول خود موحّدند و قائل به خدا و نبوت و حتی قائل به معاد هستند و درعین­حال صفشان از صف مسلمین جداست؛ اینها اگر تحلیل بشوند، آلودگی به شرک دارند و همه مشرک از آب درمی­آیند. چون در توحید، مشرکند و توحیدشان نقص دارد، لذا در سایر عقائد هم از هم جدا هستند. ازاین­رو هم در عقائدشان و هم در برنامه­های عملی­شان، مفاسد تولید می­شود. بنابراین آنها واقعاً توحیدشان ناقص است؛ نه اینکه در خدا مشترکند و در بقیه­ی امور با هم اختلاف دارند.

**تفاوت خدای مورد اعتقاد مسلمین با خدای نصاریٰ و یهود**

برای مثال به اختلاف ما با نصاریٰ توجه بفرمایید. مگر همان خدایی را که آنها قائلند، ما قائلیم؟ ما در خدا با نصاریٰ فرق داریم. آنها به تثلیث قائلند و اعتقاد به "سه" در عین "یکی"، و "یکی" در عین "سه تا" دارند؛ لذا در خودِ اعتقاد به مبدأ هستی، کج رفته­اند. کِی آن خدایی را که آنها قائلند، ما قائلیم؛ و کِی آن خدایی را که ما قائلیم، آنها قائلند؟ درموردِ یهود هم مطلب به همین کیفیت است. آیا شما قبول می­کنید که خدا و یعقوب از اول شب تا آخر شب، با هم کشتی بگیرند؛ و هر یک بخواهد دیگری را زمین بزند؟ در آخر شب هم خدا ببیند که عجب! یعقوب، زورش خیلی زیاد است و نزدیک است او را به زمین بزند؛ و اگر به دست مخلوقش، زمین بخورد آبرویش می­رود. بنابراین خدا با ارائه­ی پیشنهاد رشوه به یعقوب، می­گوید: مرا زمین نزن، و من هم در مقابل به تو برکت می­دهم. با قبول این پیشنهاد توسط یعقوب، خداوند به یعقوب که لقبش "اسرائیل" است؛ برکت می­دهد و لذا در صُلب وی، انبیاء زیادی پیدا می­شوند و اولادش نیز با برکت می­شوند. ..... آیا ما چنین خدایی را قبول داریم؟ اگر هم گفته شود که اینها مطالبی است که در کتبشان تحریف یافته است، ولی درهرصورت آنها به چنین کیفیتی معتقد هستند. آیا خدایی را که نمرود تیر زده، و پایش زخم و چلاق شده و روز قیامت هم لنگان لنگان به محشر می­آید؛ یا تثلیثی را که نصاریٰ به صورت اَب و اِبن و روح­القدس؛ یعنی پدر و پسر و روح­القدس، قائلند که سه­تایی با همدیگر خدا هستند؛ درعین­حال که یکی است، سه تاست؛ و در عین حال که سه تاست، یکی است؛ ما قبول داریم؟

**غلوّ و توجیه بی­معنی به بهانه­ی "اسرار"**

آنها در پاسخ به ما که می­گوییم چنین مسئله­ای بی­معنی ومحال است؛ می­گویند از اسرار است و همه کس آن را نمی­فهمند. این هم یک مطلبی است که به هر کس و گروهی، ایراد و اشکال می­گیری، به­جای پاسخ­دهی، می­گویند این از اسرار است. برای مثال وقتی به صوفیه می­گوییم: این حرف­ها چیست که شما می­زنید؟ می­گویند آنها از اسرار است؛ شما نمی فهمید. به عرفا هم که می­گوییم این کشفیات و مکاشفات شما چیست؟ آنها نیز می­گویند از اسرار است و برای همه­کس قابل فهم نیست. این که جواب نشد که هر کدام هر مطلب باطلی را بگویند از اسرار است و شما نمی­فهمید. خود قرآن خطاب به آنها می­فرماید:

"يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِی دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ".[[23]](#footnote-23)

"ای اهل كتاب! در دين خود غُلُوّ (و زياده­روی) نكنيد و درباره­ی خدا غير از حق نگویيد".

خود این آیه هم نشان می­دهد که آنها در خدا با هم اختلاف دارند. لذا قرآن نمی­گوید که بله! همان اَللّه و خدایی را که شما می­گویید ما هم قبول داریم و در آن با هم مشترکیم؛ نه! هرگز.

"لَا تَغْلُوا فِی دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ".[[24]](#footnote-24)

**عقیده­ی فاسد اهل کتاب درباره­ی خدا**

خود همین آیه، شاهد بر این است که شما درباره­ی خدا اعتقاد فاسد دارید؛ و لذا می­فرماید درباره­ی خدا جز حق، معتقد نباشید. پس ما با آنها در خدا مشترک نیستیم و اتفاق نظر نداریم. دنبال آیه هم، بسیار جالب و مهم است که می­فرماید:

"فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ و لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا".[[25]](#footnote-25)

"پس به خدا و پيامبران او ايمان بياوريد و مگویيد (خداوند) سه گانه ـ اب، ابن، روح­القدس ـ است (بس کنید این حرف را و از اين سخن) خودداری كنيد".

"خَيْراً لَكُمْ"؛[[26]](#footnote-26)

اگر نگویید، این به نفع شماست.

این آیه می­گوید نصاریٰ از اهل کتاب، به سه خدا قائلند "لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ".[[27]](#footnote-27)

**تکفیر نصاریٰ در قرآن**

قرآن در آیه­ی دیگری می­فرماید:

"لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ".[[28]](#footnote-28)

آن کسانی که می­گویند خدا، سومینِ سه تاست؛ یعنی در آن سه تا هم، سومینش خداست؛ کافرند.

 از آیه­ی "لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ"[[29]](#footnote-29) نیز معلوم می­شود که ما با آنها در خدا اختلاف داریم.

"لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ".[[30]](#footnote-30)

"كسانى كه گفتند: خدا همان مسيح، پسر مريم است، مسلماً كافر شده‏­اند".

از این آیه نیز معلوم می­شود که یکی از عقائد نصاریٰ این بوده که حضرت مسیح را خدا می­دانستند. لذا این آیه نهی می­کند و می­فرماید:. "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا".[[31]](#footnote-31)

آن مردمی که معتقدند حضرت مسیح­ابن مریم، خداست؛ کافرند. چون می­گفتند خدای متجسِّد است؛ خدای تجسم­یافته است؛ خدایی است که به صورت جسم، درآمده و اِله متجسِّد است. اما قرآن اصلاً این حرف­ها را نهی و تکفیر می­کند و می­فرماید: "لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا"؛[[32]](#footnote-32) اینها موحد نیستند .

"لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ".[[33]](#footnote-33)

"كسانى كه گفتند: خدا همان مسيح، پسر مريم است، مسلماً كافر شده­اند".

"وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ".[[34]](#footnote-34)

"و نصاریٰ گفتند: مسيح، پسر خدا است".

به­هرحال یک عده معتقد بودند که مسیح، پسر خداست؛ که ما این را کفر می­دانیم. اگر خدا بخواهد مانند ما پسر داشته باشد، یعنی او هم مانند ما جسم است. یعنی جسمی از او جدا می­شود. به عبارت دیگر نطفه­ای تبدیل می­شود به پسر او؛ که معقول نیست. از تأکید قرآن روی این موضوعات، معلوم می­شود که آنها درباره­ی الله، چنین عقایدی دارند. بنابراین ما با هم فقط در شریعت اختلاف نداریم که مثلاً بگوییم یکشنبه­ها روز عبادت آنهاست؛ یا اینکه آنها به کلیسا می­روند، ولی ما به مسجد می­رویم؛ یا اینکه آنها چنان روزه می­گیرند و ما چنین روزه می­گیریم؛ نه! اینها نیست. ما در اصل که "الله" باشد، با هم اختلاف داریم: "إِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ".[[35]](#footnote-35) اصل اختلاف، آنجا هست.

**خطاب قرآن به اهل کتاب**

لذا در آیات قرآن، خطاب به اهل کتاب آمده است:

"قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ".[[36]](#footnote-36)

اگر راست می­گویید بیاید سر همین کلمه­ی "الله" که هم ما می­گوییم و هم شما می­گویید، با هم اتفاق کنیم. این کلمه را بشکافیم و به آنچه معنای آن است، معتقد باشیم؛ یعنی اینکه بیاید مشرک نباشید:

"أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشرِكَ بِهِ شَيئاً".[[37]](#footnote-37)

یعنی شما درعین­حال که می­گویید به "الله" معتقدید، مشرکید. باآنکه می­گویید "الله"، و مدعی هستید که ما موحّدیم؛ اما چنین نیست! درواقع شما نمی­دانید چه می­گویید وغیر از "الله" را عبادت می­کنید.

"أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشرِكَ بِهِ شَيئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضًا أَربابًا مِن دونِ اللَّهِ".[[38]](#footnote-38)

 یعنی شما به جای خدا، دیگری را ربّ خود گرفته­اید و او را مُطاع می­دانید؛ و این خودش شرک است. بنابراین شما با ما نیستید.

**اعلام جدایی مسلمین از اهل کتاب**

"فَإِنْ تَوَلَّوْا"؛[[39]](#footnote-39)

پس وقتی از این حرف ما روی برمی­گردانند، بگویید: "فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ".[[40]](#footnote-40)

پس شاهد باشید ما مسلمیم و از شما جدا هستیم. ما در مقابل خداوند، آن هم با آن صفات کمالی که برایش معتقدیم، کاملاً تسلیم هستیم. اما آنچه که شما می­گویید، موهوم است. یعنی شما یک موجود موهوم خودساخته­ای را که خدا نیست، خدا می­دانید. این که خیلی­ها می­گویند: من خدا را قبول دارم، اما پیغمبر را قبول ندارم؛ یا اینکه پیغمبر را قبول دارم، ولی امام را قبول ندارم؛ خدا را قبول دارم، اما قرآن را قبول ندارم؛ قرآن را قبول دارم، ولی امام و اهلِ­بیت را قبول ندارم؛ اینها حرف­های موهوم و یاوه­ای است که به­هیچ­وجه با همدیگر نمی­سازد. یعنی اینها نمی­فهمند که چه می­گویند. مگر قبول کردن خدا به این سادگی است؟ اینها دراصل، منکر خدا و مشرکند و درحالی­که یک موهومی را پیش خود، خدا تصور کرده­اند، خیال می­کنند موحّدند.

"اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ".[[41]](#footnote-41)

"(آنها) اَحبار[[42]](#footnote-42) و راهبان[[43]](#footnote-43) خود و [نیز] مسيح، پسر مريم را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند؛ و حال آنكه مأمور نبودند، مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست، بپرستند؛ پاك و منزه است از آنچه شريك وی قرار می‏دهند".

 آنها درعین­حال که می­گویند ما موحّد و خداپرستیم، اما حضرت مسیح و اَحبار و رُهبان خودشان را ربّ خود گرفته­اند. بنابراین ما با آنها نه تنها در شریعت، بلکه اصلاً در خود رب نیز اختلاف داریم؛ به­طوری­که خدایی را که ما معتقدیم، آنها قبول ندارند ؛ و خدای مورد اعتقاد آنها هم آن خدایی نیست که ما اعتقاد داریم.

**اختلافات شیعه و سنی در فروع و اصول**

این اختلاف­ها منحصر به نصاریٰ و یهود نیست؛ بلکه بدبختانه با اهل تسنن هم اختلاف­ها و گرفتاری­های زیادی داریم. اینکه گاهی می­گوییم مشترکات ما با اهل تسنن زیاد و مختلفات ما کم است؛ واقعاً با آنها در کجا مشترکیم و چه مشترکاتی داریم؟ ما با سنی­ها هم در فروع و هم در اصول اختلاف داریم؛ و این اختلاف­ها تنها در وضو گرفتن نیست که برای مثال بگوییم اختلاف در مسح است؛ یا یکی از بالا و دیگری از پایین آب می­ریزد؛ نه! منحصر به این نیست. در نماز هم اختلاف داریم؛ به­طوری­که آنها دست­بسته و ما با دست باز نماز می­خوانیم. در مسائل دیگر مانند روزه، حج، نکاح و ازدواج و طلاق نیزاختلاف داریم. آنها مغرب نشده، افطار می­کنند؛ ولی ما می­گوییم: نه! باید مغرب بشود، بعد افطار کنیم و افطار قبل از مغرب، درست نیست. در حج هم آنها متعه­ی بین عمره و حج را منکرند و تمتّع بین عمره و حج ندارند؛ درصورتی­که ما داریم. در نکاح نیز ما ازدواج متعه را قائلیم و آن را نکاح شرعیِ مسلّم می­دانیم؛ ولی آنها می­گویند: نه! اصلاً نکاح متعه و عقد موقّت، غیرِشرعی است. درارتباط با طلاق هم ما سه طلاق را در یک مجلس، باطل می­دانیم؛ اما آنها صحیح می­دانند. به همین کیفیت در سایر مسائل، از جمله در ارث نیز اختلاف داریم ....(24:09). این اختلافات تنها به فروع ختم نمی­شود؛ بلکه حتی در "قرآن" نیز با هم اختلاف داریم. پس اشتراک ما در چیست؟

**اختلافات شیعه و سنی در آیات قرآن**

اگر از جلد قرآن و خط قرآن بگذریم و به خود آیات قرآن برسیم، آیا با آنها متّفیقم؟ برفرض در آیه­ی تطهیر، آیا متّفیقم که درباره­ی اهلِ­بیت ؟عهم؟ است؟ درصورتی­که آنها برخلاف نظر ما دست­وپا می­کنند و می­گویند این آیه، درباره­ی زن­های پیغمبر اکرم است. آیا درباره­ی آیه­ی "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ"[[44]](#footnote-44) متّفیقم که مربوط به روز غدیر است؟ نه! چنین اتّفاقی نداریم. درمورد آیه­ی "اوُلِی­الأَمر" نیز ما می­گوییم مربوط به معصومین ؟عهم؟ است؛ ولی آنها می­گویند نه؛ هر فرمانروایی را شامل می­شود؛ حتّی اگر معاویه یا یزید باشد!!! راجع به آیه­ی ولایت نیز با هم اختلاف داریم؛ یعنی آیه­ی: "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ".[[45]](#footnote-45)

"ولى و سرپرست شما تنها خدا و پيامبر اوست و كسانى كه ايمان آورده‏­اند؛ همان كسانى كه نماز برپا مى­دارند و در حال ركوع، زكات مى‏­دهند".

 بنابراین ما در آیات قرآن نیز با هم اختلاف داریم و اینجور نیست که مشترک باشیم. البته در جلد قرآن و کاغذ آن و این خطوط و نقوشی که آن را نوشته­اند، مشترکیم و از این لحاظ هم ما و هم آنها، به همین جلد و کاغذ و نوشته­ها می­گوییم: "قرآن"؛ ولی در محتوای قرآن با هم اختلاف داریم.

**اختلافات شیعه و سنی در مورد رسول اکرم ؟ص؟**

درمورد رسول اکرم ؟صل؟ هم متّفق نیستیم. کدام رسول را با هم قبول داریم؟ ما آن رسولی را که در هنگام رحلت، مسئله­ی حکومت را به مردم واگذار کرده، قبول نداریم؛ بلکه ما آن رسولی را به رسالت می­شناسیم که به امر خدا، امیر ؟ع؟ را در روز هیجدهم ذی­حجّه به ولایت نصب کرده و او را روح دیانت معرفی فرموده؛ که اگر چنین نبود رسالتش هم باطل است. اگر منصافه دقت کنید آنها به آن رسولی معتقدند که آمد و مبلِّغ بود و وحی را به مردم رساند و رفت؛ و پس از رفتن او ما خودمان باید کسی را به عنوان ولیّ مسلمین انتخاب کنیم. ما در اینجا نیز با آنها اختلاف داریم؛ و آن رسولی را که ولایت و خلافت را نصب نکند، قبول نداریم و اصلاً او را به رسالت نمی­شناسیم؛ یعنی چنین رسولی وجود ندارد.

**اختلافات شیعه و سنی درمورد خدا**

درمورد خدا نیز با هم اختلاف داریم. آیا خدایی که آنها اعتقاد دارند، همان خدایی است که حکیم است و اگر وحی نازل نکند، خلاف حکمت است؟ اگر خدا وحی هم نازل بکند، ولی وحی را بعد از ابلاغ، به دست خود مردم بسپارد و به رسولش امر نکند که ولیّ را معین کند؛ آیا خلاف حکمت، عمل نکرده است؟ چنین کسی ، حکیم نیست و ما چنین خدایی را قبول نداریم؛ زیرا دینی را که با این عظمت و جلالت فرستاده، بعد به دست مردم سپرده و رها کرده تا هر کاری که خواستند، انجام دهند. چنین کاری خلاف حکمت است. بنابراین ما با آنها در همان ربّ نیز که دارای صفات کمال است، اختلاف داریم؛ و نمی­توانیم ربّ را با آن کیفیتی که آنها می­گویند، قبول کنیم؛ زیرا چنان ربّی حکیم نیست. ربّ حکیم، خلاف حکمت نمی­کند. او نه­تنها وحی را نازل می­کند؛ بلکه این وحی و این شریعت و این قرآن را نیز تا روز قیامت، به دست معصومین می­سپارد و همه­ی اینها را هم معین کرده است.

به­هرحال این مطالب، مانند همه­ی حلقه­های یک زنجیر، سلسله­وار به هم متصل­اند و اگر یک حلقه، کج برود، تمام زنجیر کج خواهد رفت. حلقه­ی آخر هم امام زمان ارواحنا فداه است؛ و اگر کسی آن حلقه را از مسیر خارج کند و آن طرف بِبَرد، به دنبال آن، حلقه­های دیگر نیز خواهند رفت. توضیح آنکه اگر کسی امام دوازدهم ؟عج؟ را قبول نکند و از مسیر خارج کند، امام حسن عسکری ؟ع؟ رفته، امام هادی ؟ع؟ رفته، امام موسی کاظم ؟ع؟ رفته، بعد امام حسین ؟ع؟ و سپس پیغمبر ؟ص؟ و حتی خدا، یعنی همه رفته­اند؛ زیرا این سلسله به هم متصل­اند و نمی­شود آنها را از هم جدا کرد.

پس منظور از "هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ" [[46]](#footnote-46) این است که آنها واقعاً در ریشه با هم اختلاف دارند. اختلاف ما نیز با اهل سنت، ریشه­ای است و اصلاً سطحی نیست، که فقط یک­کمی در وضو و نماز باشد؛ و چون ریشه­دار است، باعث شده در همه­ی معارف و در همه­ی فروع نیز اختلاف پیدا بشود. یعنی چون مسیر منحرف شده و حلقه را کج کرده­اند، به دنبال آن تمام سلسله­ی معارف و فروع نیز کنار رفته­اند. در این مورد، جمله­ای را مرحوم صدوق ؟رضو؟ نقل می­کند (مأخذ، مشخص و در پاورقی ذکر شود) که مردی گفت خدمت امام حسین ؟ع؟ رسیده، عرض کردم:

"یا اباعبدالله حَدِّثْنِی عَنْ قَوْلِهِ تَعالی/ الله عَزَّ‌وَ‌جَلَّ هذانِ خَصْمانِ".

از امام حسین؟ع؟ سؤال کردم که منظور از دو گروه در آیه­ی "هذانِ خَصْمانِ"، کیانند؟ فرمود:

" نَحْنُ وَ بَنُوأُمَیَّه"؛

یعنی: "ما هستیم و بنی­امیه". این طرف ما هستیم، و آن طرف آنها که باطل­اند. "إِخْتَصَمْنَا فِی اللَّهِ تعالی/ عَزَّ‌وَ‌جَلَّ".

این حدیث هم مؤید همین مطلب است که ما با آنها نه فقط در فروع دین و مسائلِ سطحیِ پایین، بلکه در خدا با هم مخاصمه و اختصام داریم. آن خدایی که آنها می­گویند، ما منکریم؛ و آن خدایی که ما می­گوییم؛ آنها منکرند؛ "إِخْتَصَمْنَا فِی اللَّهِ تعالی/ عَزَّ‌وَ‌جَلَّ".

"قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ و رَسُولُه".

ما خدا را و رسول خدا را صادق می­دانیم؛ و می­گوییم رسول خدا ؟ص؟ از جانب خداوند، علیِّ امیر ؟ع؟ را با یازده فرزندش به عنوان حافظ و نگهبان قرآن معرفی کرده است. اما آنها "أَلعَیاذُ بِالله" می­گویند: نه! "کَذَبَ اللَّهُ وَ رَسُولُه"؛ یعنی "خدا و رسول دروغ گفته­اند".

البته نه به این صورت و با این تعبیر؛ بلکه می­گویند: بله؛ خدا و رسول گفته­اند؛ ولی این خلاف مصلحت است! یعنی مصلحت این نبوده که علی (ع) و بقیه فرزندانش روی کار بیایند؛ و مصلحت همان چیزی است که ما درست کردیم. بنابراین ما با آنها در خدا نیز اختلاف داریم.

**تأسف عبدالله­ابن جعفر از عدم توفیق خود و خوشحالی او از شهادت دو فرزندش در کربلا**

عبدالله­ابن جعفر، شوهر بزرگوار زینب کبری ؟عها؟ در مدینه بود که دو فرزندش در روز عاشورا در رکاب امام حسین ؟ع؟ به شهادت رسیدند. وقتی خبر رسید، مردم برای تسلیت و تعزیت در منزلش جمع شدند. در این بین یکی از آنها که شاید قصد خودشیرینی داشت، با سر دادن آه­وناله گفت: همه­ی این مصیبت­ها از حسین به ما رسیده است. یعنی او باعث شد که شما به این مصیبت مبتلا شدی. او بچه­ها و همسر تو را برداشت و به کربلا برد و این جریان پیش آمد؛ و اگر او نبود، چنین مصیبتی دامن تو را نمی­گرفت. عبدالله­ابن جعفر از این رفتار و سخنان او خیلی ناراحت شد. لذا لنگه کفشش را برداشت و به سمت او پرت کرد و گفت: "یَابنَ .............."(31:11) یعنی ای نجیب­زاده­ی یاوه­گو. چنین سخنی را درباره­ی حسین، مولای من می­گویی؟ من خیلی متأسفم که جریانی پیش آمد و موفق نشدم در روز عاشورا در رکابش باشم. آرزو می­کردم ای کاش! خودم در رکاب او بودم و جانم را قربان او می­کردم. متأسّفم که نشد و نتوانستم؛ ولی از این جهت خوشحالم که اگر خودم نبودم، دو فرزندم در رکاب او جان دادند و به جای من مواسات با او کردند. این افتخار من است.

همه می­دانیم که این دو فرزند را زینب کبری ؟عها؟ روز عاشورا با دست خودش کفن کرد و به قربانگاه فرستاد. اما وقتی که این دو آزاده در خون خودشان غلطیدند، آقا امام حسین ؟ع؟ بالای سرشان آمد؛ درصورتی­که خانم از شدت جلالت و بزرگی روح از خیمه­ها بیرون نیامد. این خانم، علاوه­بر بزرگی روح، آن­قدر در مقابل برادر خاضع است، که از خیمه بیرون نیامد تا مبادا امام حسین (ع) از اینکه دو فرزند خواهر را بُرده و به شهادت رسانده، اندکی انفعال پیدا کند. خانم زینب کبری ؟عها؟ با این عملش نشان داد و فهماند که آقا! حسین عزیزِ من! اصلاً من در جنب تو، صاحب پسر نیستم که به خاطر پسرانم از خیمه بیرون بیایم؛ بلکه افتخار می­کنم دو فرزندم را که با خون دل و با کمال عزت و افتخار، پرورش دادم ، قربان خاک پای مبارکت کردم. ولی همین خانمی که برای بچه­هایش بیرون نیامد، برای علی اکبر امام حسین ؟ع؟ شتابان آمد؛ به­طوری­که قبل از اینکه امام حسین ؟ع؟ کنار نعش جوانش بیاید، عمه آمده بود. صلی الله علیک یا ابا عبدالله.

1. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 17. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 17. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره­ی مبارکه­ی رحمن، آیات 13، 16، 18، 21، 23، 25، 28، 30، 32، 34، 36، 38، 40، 42، 45، 47، 49، 51، 53، 55، 57، 59، 61، 63، 65، 67، 69، 71، 73، 75، 77.

ترجمۀ آیه عبارت است از:"پس [ای گروه انس و جن] كدام­يك از نعمتهاى پروردگارتان را دروغ می­انگارید؟" [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره­ی مبارکه­ی رحمن، آیه­ی 31. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان. [↑](#footnote-ref-13)
14. همان. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره­ی مبارکه­ی بقره، آیه­ی 113. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره­ی مبارکه­ی بقره، آیه­ی 62. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره­ی مبارکه­ی ص، آیه­ی 64. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره­ی مبارکه­ی حجرات، آیه­ی 10. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 17. [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره­ی مبارکه­ی لقمان، آیه­ی 25 و سوره­ی مبارکه­ی زمر، آیه­ی 38. [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره­ی مبارکه­ی نساء، آیه­ی 171. [↑](#footnote-ref-23)
24. همان. [↑](#footnote-ref-24)
25. همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. همان. [↑](#footnote-ref-26)
27. همان. [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیه­ی 73. [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره­ی مبارکه­ی نساء، آیه­ی 171. [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیات 17 و 72. [↑](#footnote-ref-30)
31. همان. [↑](#footnote-ref-31)
32. همان. [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیات 17 و 72. [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره­ی مبارکه­ی توبه، آیه­ی 30. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیه­ی 64. [↑](#footnote-ref-36)
37. همان. [↑](#footnote-ref-37)
38. همان. [↑](#footnote-ref-38)
39. همان. [↑](#footnote-ref-39)
40. همان. [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره­ی مبارکه­ی توبه، آیه­ی 31. [↑](#footnote-ref-41)
42. اَحبار: جمع حِبْر، یعنی دانشمندان یهود. [↑](#footnote-ref-42)
43. راهبان: تاركان دنيا و صومعه­داران نصاریٰ. [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیه­ی 3. [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیه­ی 55. [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 19. [↑](#footnote-ref-46)